

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه توحيد الالاميه



انتشارات نبأ

سرشناسه : خدایاری، علی نقی.
 عنوان و پدیدآور : سرچشمه‌ی حکمت : جستارهایی در باب عقل / علی‌نقی خدایاری.
 مشخصات نشر : تهران : نیا، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری : ۱ ج (بدون شماره گذاری)
 شابک : ۷-۷۵-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 عنوان دیگر : جستارهایی در باب عقل.
 موضوع : قرآن و عقل
 موضوع : عقل
 موضوع : خداشناسی
 رده بندی کنگره : ع ۷ خ ۴ / ۱۳۸۸ ۴ / ۱۰۴ BP
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۱۵۹
 شماره کتابشناسی ملی : ۹۳۳۲۰۸۱

« ترجمه توحیدالامامیه »

مؤلف : آیت الله محمد باقر ملکی میانجی / حروفچینی : انتشارات نیا
 لیتوگرافی : نور / چاپ : الوان / صحافی : جلوه / چاپ اول : ۱۳۸۸
 شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه / قیمت : ۴۵/۰۰۰ ریال / کد : ۲۰۱ / ۱۲۹
 ناشر : انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، کوچه
 شبستری، خیابان ادیبی شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳
 شابک : ۷-۷۵-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸ - 7 - 75 - 8323 - 964 - ISBN:978

سخن مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

«الله» نامی آشنا برای همگان است که شنیدن یا دیدن آن، انسان را متوجّه ذات نامتناهی و خارج از ادراکات بشری و یگانه موجودی می‌کند که دست قدرتش در همه جای نظام هستی در کار است، و علم بی‌نهایتش بر کوچکترین موجودات عالم احاطه دارد، و اراده او در همه هستی حاکم بوده و بی‌اذن او کسی توان هیچ حرکتی ندارد. اوست که موجود می‌کند، روزی می‌دهد، نگه می‌دارد، و به هنگام رسیدن اجل می‌میراند. اوست که قطره‌های باران را در جای‌جای کره خاکی فرود می‌آورد. اوست که گیاهان را می‌رویانند و آب و باد و آسمان و زمین را به جریان می‌اندازد. اوست که به احدی نیاز ندارد و همه نیازمند اویند. او صانع و آفریننده و مالک و صاحب ماست و ما همه مخلوق و ملک اویم. قوام و پایداری همه موجودات به اوست و او قیوم همه است.

آنچه آمد سخن فطرت بود، و آنچه در پیش می‌آید تبیین توحید فطری در قالب ترجمه کتاب «توحید الامامیه» می‌باشد. در این کتاب سخن از خداشناسی است ولی نه آنگونه که شخصی با تفکر و تدبّر درباره ذات خدای سبحان بخواهد تعریفی از او ارائه دهد تا خواننده بتواند او را اجمالاً تصوّر کند و از آن پس تصدیق نماید. بلکه این کتاب چنین معرفتی از خدا را ممنوع و محال می‌داند و بر این مبنا تأکید می‌ورزد که در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام معرفت، فعل خداست و همگان از این نعمت بزرگ برخوردارند ولی در عین حال غافل از آنند و نیاز به یادآوری و تذکر دارند.

از این روست که براهین منطقی و استدلالهای تصوّری، نه تنها هیچ نقشی در معرفت خدا ندارد بلکه انسان را از خدای تعالی که معروف فطری اوست دور می‌سازد و او را مدام سرگرم تصوّرات ذهنی خود می‌نماید، غافل از اینکه تصوّرات آدمی مخلوق اوست و مخلوق انسان نمی‌تواند خالق او باشد. بنابراین انسان هر چه در علوم فلسفی و براهین منطقی اوج بگیرد، نمی‌تواند از محدوده مخلوق فراتر رود، بلکه به یقین می‌توان گفت: شناخت تصوّری، در بیشتر موارد انسان را از رسیدن به حقایق مخلوقات نیز باز می‌دارد. بر این اساس معارف جوین حوزوی و دانشگاهی را لازم است که برای دریافت معارف دینی پیش از هر چیز، معارف عالی قرآن و احادیث اهل بیت پیامبر ﷺ را از عالمان الهی دریافت نمایند و در عمل به تعالیم الهی کوتاهی نورزند.

بنای ترجمه در این اثر حفظ مضمون و تلخیص در موارد ضروری است. و اصطلاحات و نکات مهم در پانوشتها توضیح داده شده و در پایان کتاب چهار پیوست در بیان چهار بحث مهم کتاب آمده است. در ترجمه آیات قرآن از ترجمه استاد فولادوند بهره برده شده است. در خاتمه لازم می‌دانم از دوست گرامی و فاضل ارجمند آقای سید بهلول سجّادی مرندی که در ترجمه این اثر همکار بنده بوده‌اند، و از دیگر عزیزانی که در مراحل ویرایش و... همکاری کرده‌اند تشکر و قدردانی نمایم. همچنین از دوست صمیمی و فاضل گرانبایه آقای علی ملکی میانجی که ترجمه را به طور کامل مطالعه فرموده و راهنمایی‌هایی داشته‌اند سپاسگزارم.

از خداوند متعال خواهانم که در پرتو این معارف الهی و عنایت صاحبان آن، توفیق تقرب به درگاه حضرتش را مرحمت فرماید و این خدمت ناچیز را از همه قبول نماید.

قم - محمد بیابانی اسکویی

فهرست مطالب

فصل ۱: بحثهای مقدماتی

- ۱- فضیلت علم و راه رسیدن به آن.....
- ۲- علم:
 - الف: علم در کتاب و سنت.
 - ب: علم در اصطلاح.
 - ج: تفاوت‌های علم حقیقی (علم در کتاب و سنت) با علم اصطلاحی.
- ۳- عقل:
 - الف: عقل از نظر قرآن و حدیث.
 - ب: مدرکات عقل.
 - ج: جایگاه عقل در معرفه الله.
 - د: جایگاه عقل در معرفت پیامبران و رسولان.
 - هـ: عقل در علوم بشری.
 - و: تعارض دلیل نقلی و عقلی:
 - ۱- تعارض دلیل نقلی و عقل فطری.
 - ۲- تعارض دلیل نقلی و عقل اصطلاحی.
 - ز: فرق عقل و علم.
- ۴- علمی که طلب آن در کتاب و سنت واجب است.
- ۵- قطع منطقی و «روح القدس و سکینه و روح ایمان و قرآن مهیمن»:
 - الف: قطع منطقی و روح القدس.

ب: قطع منطقی و سکینه خدا و روح ایمان.

ج: قطع منطقی و قرآن مهیمن.

۶- موقعیت دلیل نقلی در معارف الهی.

۷- لزوم اجتناب از خلط معانی لغوی با معانی اصطلاحی.

۸- موضوع له الفاظ حقایق خارجی هستند.

۹- اشتقاق لفظ جلاله «الله» و وصف بودن اسمای الهی.

تقارب معنا و مفاد اسم و صفت.

۱۰- واضح اسمای الهی خود اوست.

۱۱- اشتراک لفظی یا معنوی در اسمای خالق و مخلوق.

۱۲- توقیفی بودن اسمهای خدا.

فصل ۲: معرفت خدا در قرآن و احادیث:

الف: معرفت فطری خدا در قرآن کریم

۱- «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

۲- «فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...»

۳- آیاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه «سکینه» شناخت خدا و فعل اوست

۴- «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأُتِيَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ...»

۵- آیاتی که دلالت می‌کنند که هدایت به دست خدا و فعل اوست

۶- «صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مِنْ أَحْسَنَ مِنْ اللَّهِ صَبْغَةً»

اطلاقات اسلام در قرآن و حدیث

۷- آیاتی که دلالت می‌کنند شناخت خدا از قدرت انسان خارج است

ب: معرفت خدا از نظر احادیث

فصل ۳: مواقف تعریف

تعریف در عوالم پیشین

الف: آیاتی که بر وجود انسان پیش از دنیا دلالت می‌کنند

۱- «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ...»

۲- «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ...»

۳- «هذا نذير من نذر الأولى»

۴- «وإذا أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم...»

ب: وجود انسان پیش از دنیا در احادیث

۱- روایاتی که دلالت دارند بر وجود ارواح پیش از ابدان

۲- روایاتی که دلالت می‌کنند بر وجود انسان در مرتبه طینت

۳- روایاتی که بر وجود انسان مرکب از روح و بدن در عالم ذر دلالت

می‌کنند

ج- اشکالاتی درباره اعتقاد به عالم ذر و تقدّم ارواح بر ابدان

فصل ۴: تذکر و یادآوری معرفت فطری خدا

۱- یادآوری معرفت فطری به وسیله آیات

معنای ظهور خدای تعالی

۲- تذکر در حال بأساء و ضراء

۳- تذکر با توجه به بدهت وجود خدا و توحیدش و برخی از نعوت او

۴- تذکر به هنگام عبادت

۵- تذکر و یادآوری به وسیله ذکر

۶- تذکر در دعا و به وسیله دعا

فصل ۵: توحید

۱- آیات و روایاتی که دلالت بر توحید در الوهیت و همه صفات دارند

الف: «قل هو الله احد»

ب: «لا تقولوا ثلاثة انتهوا خيراً لكم إنما الله إله واحد...»

ج: «الله لا إله إلا هو الحي القيوم»

د: «لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا»

ه: «ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله...»

۲- روایاتی که دلالت دارند توحید خدای تعالی بینونت او از خلق است به

بینونت صفتی نه عزلی

۳- روایاتی که دلالت دارند بر اینکه خدای تعالی تهی از خلق و خلق تهی از

اوست

۴- روایاتی که دلالت دارند بر اینکه خدای تعالی در عین نزدیکیش دور و در

عین دوریش نزدیک است

توحید در سخنان اهل عرفان

معنای وجه الله

معرفت فطری و حاصل معرفت به آیات

فصل ۶: نفی توصیفات از خدای تعالی

معنای شاهد و شهید در اسامی خدا

اطلاق غایب بر خدا

فصل ۷: تفکر و تکلم در ذات خدا و صفات او

اطلاق شی بر خدا

«هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن...»

«وإذ رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم»

«وَأَنْ أَلِي رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»

فصل ۸: جدال

نمونه‌هایی از مناظرات قرآن

نمونه‌هایی از مجادلات معصومان

فصل ۹: علم خدای تعالی

الف: علم خدا از نظر قرآن و حدیث

معنای ابتلای الهی

برگشت صفات ثبوتی به سلبی

ب: علم الهی در علوم بشری

فصل ۱۰: کتاب مبین و کتاب مکنون

فصل ۱۱: عرش و کرسی و فرق بین آن دو

۱- معنای کرسی

۲- معنای عرش

۳- فرق بین عرش و کرسی

۴- حاملین عرش

فصل ۱۲: مشیت و اراده و قدر و قضا

مشیت و اراده در اصطلاح

فصل ۱۳: قدرت خدا

الف: معنای قدرت خدای تعالی در آیات و روایات

ب: معنای قدرت خدای تعالی در علوم بشری

فصل ۱۴: حدوث عالم

فصل ۱۵: بدا

الف: بدا در قرآن

۱- «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...»

۲- «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...»

۳- «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ...»

۴- «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدَّاللَّهُ يَدَ اللَّهِ مَغْلُولَةً...»

۵- «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...»

۶- «غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ...»

۷- «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا...»

۸- «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

۹- آیاتی که دلالت می‌کنند خدای تعالی قادر است زمینیان را از بین برده

و کسانی دیگر جای آنها بوجود آورد

۱۰- «مَا يَعْمرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عَمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ...»

۱۱- آیاتی که در آنها تصریح شده که امر خدای تعالی ابداعی و ابدائی

است

۱۲- «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ»

ب: بدا در روایات

۱- روایاتی که دلالت بر اهمیت بدا و بزرگی شأن آن دارند

۲- بدا از علم است

۳- روایاتی که دلالت دارند بر موقوف و متوقع بودن برخی امور نزد خدا

۴- روایاتی که دلالت دارند دعا قضا را بر می گرداند

۵- روایاتی که دلالت دارند بر تردّد خدا در قبض روح مؤمن

۶- روایاتی که دلالت بر وقوع بدا به وسیله صدقه، صله ارحام و زیارت

حضرت سیّد الشهداء (ع) می کنند

فصل ۱۶: جبر و اختیار

۱- توحید خدای تعالی در افعالش

۲- لزوم ایمان به قدر و تصدیق آن و حرمت انکارش

۳- خوض و فرو رفتن در قدر حرام است

۴- اطلاعات قدریّه در روایات

الف: جبریّه

ب: مفوّضه

ج: منکران قدر

۵- آیات و روایاتی که دلالت بر نفی جبر و تفویض می کنند

۶- معنای امر بین الأمرین و آرای برخی صاحب نظران درباره آن

پیوست ۱: عقل و علم در علوم الهی و بشری

پیوست ۲: وضع الفاظ و موضوع له آنها

پیوست ۳: اسما و صفات الهی

خلاصه بحث معرفه الله

روایات وارد در باب اسما و صفات چند گروهند:

۱- تنزیه خدا از توصیف بندگان

۲- توصیف خدا به خود او

۳- نفی توصیفات از خداوند سبحان

۴- برگشت صفات ثبوتی به تنزیهی

۵- اشتراک لفظی در اسما و صفات

۶- اسما و صفات، مخلوق و غیر خدایند
آرای برخی دانشمندان درباره اسما و صفات:

۱- مرحوم صدوق

۲- مرحوم ابن طاووس

۳- مرحوم علامه مجلسی

۴- نظر غزالی

۵- مرحوم صدرالدین شیرازی

اسما و صفات در عرفان

مراتب وجود در عرفان:

۱- مرتبه غیب الغیوب

۲- مرتبه تعین اول

۳- مرتبه تعین دوم

۶- نظر مرحوم میرزا مهدی اصفهانی

پیوست ۴: معیار اندیشه‌ها

فصل ۱

بحثهای مقدماتی

۱- فضیلت علم و راه رسیدن به آن

فضیلت علم امری بدیهی و فطری است و کسی را جای شک و تردید در آن نیست. و هیچکس بی نیاز از آن نبوده و راهی برای ترک آن ندارد؛ بویژه پس از آنکه پیامبران الهی همگان را از مقام و منزلت آن آگاه کرده، آنان را به تحصیل آن و روشن شدن از شعاع پرفروغش، دعوت و ترغیب نموده‌اند.

بشر برای تحصیل علم و رسیدن به آن، راههای مختلفی را دنبال کرده و می‌کند، ولی از میان این راهها، راه پیامبران الهی و وحی است که مصون از هر گونه خطا و لغزش است. و بدیهی است که دعوت و تعالیم پیامبران الهی مخصوص عدّه‌ای خاص نبوده و آنان در پیامهای خود، همه خردمندان عالم را مورد خطاب قرار داده‌اند. پس همه را لازم است در سخنان آنان به تفکر و تدبّر پردازند و اصول علوم و دانش الهی را از آنان یاد گیرند.

البته کسی که به تحقیق و تفحص در راه انبیا می‌پردازد، ممکن است راههای دیگران را که داعیه علم و دانش دارند مورد بررسی قرار دهد، ولی این بدان معنا نیست که پیمودن راه انبیای الهی نیاز به تحصیل آرا و نظرهای دیگران داشته باشد. زیرا علوم و براهین پیامبران برترین و روشترین دانشها و برهانهاست. پس فهم و دریافت علوم الهی هیچگونه نیازی به دانشهای دیگران ندارد؛ اعم از علوم جدید و قدیم، و اعم از بحثهای عقلی و کشفی و ذوقی.

پس مواردی که در این کتاب به آرا و نظرهای علمای بشری تعرّض شده، به آن جهت نیست که تحصیل علوم الهی موقوف بر آنها باشد، بلکه همه اینها به آن جهت است که دانشمندان دینی را شایسته و بایسته است که آرا و نظرهای موافق و مخالف

را ببینند و موافق را احقاق نموده و مخالف را ابطال نمایند.

۲- علم

الف: علم در کتاب و سنت

علم - همانند عقل^(۱) - نوری مجرّد^(۲) و خارج از حقیقت انسان است. انسان آن را به اعطای خداوند متعال دارا شده و دریافت می‌کند. البته [اعطای آن به انسانها] و دریافت آنها یکسان نیست.

شعور فطری از روشنترین مراتب علم است که دریافت و وجدان آن برای همگان به آسانی امکان پذیر است. انسانها با اینکه در وجدان آن یکسان نیستند، ولی هر کسی با اندکی توجه شعور فطری خود را می‌یابد و با دریافتن آن خودش را می‌یابد و با آن امور زندگیش را سامان داده و سخنان هموعان خود را می‌فهمد، و هنگام سخن گفتن، حروف و کلمات را به وسیله آن کنار هم می‌چیند. و نیز با دریافت آن، متصوّرات و مضممرات باطن خود را می‌یابد. و اگر این شعور فطری را خدای تعالی به او نمی‌داد، فرقی میان او و جمادات نمی‌بود.

این شعور فطری که همه دارای آن هستند، به جهت شدّت ظهورش، بیشتر مردمان از آن غافلند و توجهی به آن ندارند. پس باید برای بیرون آوردن آنان از این غفلت و توجه دادنشان به شعور فطریشان، به آنها گفت: آیا خودت را می‌شناسی؟ آیا بچه‌هایت را می‌شناسی؟ آیا نظام زندگی و تصوّرات خود را می‌دانی؟... و سؤالهایی از این قبیل امور که انسان آنها را با شعور فطریش درک کرده و می‌فهمد. باید توجه داشت که منظور از این کار، اقامه برهان إنّ منطقی نیست تا موجب

۱- بحث درباره حقیقت عقل و فرق آن با علم بزودی خواهد آمد.

۲- منظور از مجرّد بودن نور علم و عقل در این کتاب آن است که عقل و علم چون بدن امری مادی نمی‌باشد و دارای بُعد نیستند نه اینکه حدوث و ابتدا هم در آنها محال باشد.

تصوّر خود شعور گردد، بلکه مقصود تذکّر و یادآوری و بیرون آوردن از غفلت است. زیرا ظهور شعور به اندازه‌ای شدید است که جایی برای تصوّر آن وجود ندارد. حتّی دلالّت لفظ شعور به شعور هم جز با خود شعور امکان‌پذیر نیست، و همین طور امور دیگر.

پس فرق میان این دو آن است که نتیجه برهان إنّ منطقی این است که شعور مورد تصوّر قرار گیرد، ولی تذکّر و یادآوری چنین چیزی را لازم ندارد. و ممکن نیست انسان بتواند شعور را تصوّر کند. چون شعور انسان همیشه تقدّم بر تصوّراتش دارد و در رتبه قبل از آنهاست.

علم به این معنا که گفته شد، یکی از مواهب بزرگ الهی و نوری خارج از حقیقت انسان است. خدای تعالی طبق سنّت خود آن را به ارواح انسانها عطا می‌کند. و گاهی هم آن را از آنان می‌گیرد. هنگامی که علم به روح انسان داده می‌شود، او با دریافت آن نور به شهود می‌رسد، و وقتی از او گرفته می‌شود، مثل هنگام خواب و مستی، وجدان و شهود از او سلب می‌شود. خدای تعالی می‌فرماید:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^(۱)

آنچه را انسان نمی‌دانست، به وی آموخت.

«الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^(۲)

خدای رحمان قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان آموخت.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ»^(۳)

خداوند به هر کسی نور نداده باشد، او را هیچ بهره‌ای از نور نخواهد بود.

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۴)

۱- العلق (۹۶)/۵.

۲- الرحمن (۵۵)/۱ - ۴.

۳- النور (۲۴)/۴۰.

۴- المائدة (۵)/۱۵ و ۱۶.

[ای اهل کتاب] بتحقیق برای شما از جانب خدا نوری و کتاب بیان کننده‌ای آمده است. و خداوند هر کس را که از رضوان او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راههای سلامت هدایت می‌کند و به توفیق و اذن خویش آنان را از تاریکیها به روشنایی بیرون می‌برد، و به راه راست هدایتشان می‌فرماید.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»^(۱).

آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی در تاریکیها گرفتار شده و از آن خارج شدنی نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^(۲).

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا بترسید و به رسولش ایمان بیاورید تا از رحمت خویش شما را دو بهره و نصیب عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه [هدایت و سعادت] را طی کنید، و شما را بیمارزد. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»^(۳).

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده پس او برخوردار از نور از جانب پروردگارش است همچون کسی است که سینه او تنگ است و دلش چون سنگ؟!]

کمیل بن زیاد گوید: روزی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام پیش من آمد و دستم را گرفت و مرا به گورستان برد و او نشست و من هم نشستم. آنگاه سرش را به سوی من بلند کرد و فرمود:

يَا كَمِيلُ! احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاةٍ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيُوا بِنُورِ الْعِلْمِ»^(۴).

۱- الانعام (۶)/۱۲۲.

۲- الحديد (۵۷)/۲۸.

۳- الزمر (۳۹)/۲۰.

۴- الخصال ۱/۱۸۶.

ای کامل، آنچه برای می‌گویم حفظ کن: مردم سه گروهند: عالم ربّانی، طالب علمی که در راه نجات است، و مردمان فرومایه و پست که دنبال هر صدایی می‌دوند و با هر بادی از راه خود منحرف می‌شوند و از نور و روشنایی علم روشنایی نمی‌گیرند.

امام صادق علیه السلام فرماید:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. (۱)
علم آن نیست که با تعلّم حاصل آید. به یقین علم نوری است که خدا هر کس را بخواهد هدایت کند، آن نور در قلب او قرار می‌گیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةٍ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ الْعَرَصَاتِ (۲)

اگر کسی از شیعیان ما که دانا به دین و شریعت ما باشد و ضعیفای شیعیان ما را از تاریکی نادانیشان به روشنایی علمی که به وی هدیه کرده‌ایم خارج کند، روز قیامت خواهد آمد در حالی که بر سرش تاجی باشد که همه اهل عرصات را روشنایی دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَجْمَعُ الْعُلَمَاءَ (۳) يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقُولُ لَهُمْ: لَمْ أَضِعْ نُورِي وَحِكْمَتِي فِي صُدُورِكُمْ إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ بِكُمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اذْهَبُوا؛ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ. (۴)

۱- بحارالانوار ۲۲۵/۱.

۲- بحارالانوار ۲/۲.

۳- عالم در این روایت کسی است که منور به نور علم گردیده و از روشنایی آن استفاده کرده و بر آن ثابت و استوار مانده است و بایست کردن به آن، فروغ آن را از بین نبرده است.

۴- بحارالانوار ۱۶/۲.

به تحقیق خدای عزّ و جلّ همه دانشمندان را در روز رستاخیز جمع کند و به آنان فرماید: نور و حکمت خود را در سینه‌های شما قرار ندادم مگر اینکه خیر دنیا و آخرت را برای شما اراده کرده بودم. بروید؛ به جهت آنچه در شما بود، همه شما را بخشیدم.

ب: علم در اصطلاح

صدرالدین شیرازی (ره) می‌گوید: فلاسفه می‌گویند: علم عبارت است از صورت حاصل در نفس انسان که مطابق با معلوم باشد. و مراد از صورت نزد آنها ماهیت شیء است که به وجود دیگری غیر از وجود عینی اوست. و فلاسفه بیان کرده‌اند که همه صور ذهنی از مقوله کیف نفسانی هستند.^(۱)

و نیز می‌گوید: فلاسفه قائلند بر اینکه علم انطباق مُثُل و صور اشیاست در نفس مجرد از ماده و کدورات آن.... و به همین جهت در تعریف علم گفته‌اند: علم صورت حاصل از شیء است در نفس. ولی این تعریف صحیح نیست؛ زیرا جامع همه علوم نیست، مانند علم نفس به خود و به صور حاصل در نزدش. علاوه بر اینکه لازم دارد که علم خدای تعالی به اشیا به واسطه حصول صور و امثال آنها باشد نه به حضور اعیانشان. و تعریف صحیح و حق آن است که ما پیش از این به آن اشاره کردیم و آن اینکه علم عبارت است از وجود شیء مجرد از ماده برای شیء دیگر.^(۲)

سید شریف جرجانی می‌گوید: علم اعتقاد جازم و قطعی است که مطابق واقع باشد. و حکما می‌گویند: علم حصول صورت شیء است در عقل.... علم انطباقی عبارت است از حصول علم به شیء بعد از حصول صورت آن در ذهن. و به همین جهت علم حصولی نامیده می‌شود. علم حضوری عبارت است از حصول علم به شیء بدون حصول صورت آن در ذهن؛ مانند علم زید به نفس خودش.^(۳)

۱- مفاتیح الغیب/۱۰۱.

۲- مفاتیح الغیب/۲۶۳.

۳- التعریفات/۶۷.

خواجه نصیرالدین طوسی (ره) می‌فرماید: یکی از کیفیات نفسانی علم است. و آن یا تصوّر است یا تصدیق قطعی که مطابق با واقع باشد و ثابت بوده و تغییر نکند... و لازم است علم در محلی مجرد که آن را قبول کند- منطیع شود... و علم به اختلاف معقول مختلف می‌شود و بدون اضافه معقول نگردد... و علم عرض است؛ چون حدّ عرض را داراست.^(۱)

فیض کاشانی (ره) می‌گوید: علم حضور صورت شیء است برای عالم در حالی که مجرد از آن چیزهایی است که در خارج با آن آمیخته است. و مقابل علم جهل است. و این دو به وجود و عدم برمی‌گردند. زیرا کسی که چیزی را می‌داند، هر گاه صورت معلوم عین ذات خودش باشد و ذاتش هم عین وجودش باشد که از او جدا نمی‌گردد، در این صورت وجود آن صورت را همیشه علم خواهد داشت، پس وجود خود این شخص هم عالم است هم معلوم و هم علم مانند علم خدای تعالی و علم ما به ذوات خودمان.^(۲)

ج: تفاوت‌های علم حقیقی (علم در کتاب و سنت) با علم اصطلاحی

۱- علم در کتاب و سنت نور مجردی است که خارج از حقیقت انسان می‌باشد. و روح -چنانچه در محلّ خود ثابت شده است- جسم لطیفی می‌باشد که ذاتاً ظلمانی و تاریک است. به همین جهت خدای تعالی علم و عقل و شعور را به روح تملیک می‌کند و در همین حال خودش بر آنها مالکتر است. پس با افاضه علم و عقل و شعور به روح، روح عالم، عاقل و شاعر می‌شود؛ و با قبض آنها از روح، روح نادان و جاهل می‌گردد. پس روح غیر از علم و عقل و شعور بوده و معلوم به علم است. اما علم در اصطلاح از مقوله کیف نفسانی و حالتی از حالات روح مجرد یا متحد با آن است.

۱- کشف المراد/ ۱۳۶.

۲- عین الیقین/ ۲۵۰.

۲- صورت حاصل در نفس که در اصطلاح علم نامیده می‌شود، معلوم به علم حقیقی است. و همین طور روح و صاحب صورت نیز معلوم به علم حقیقی است، ولی علم حقیقی محال است معلوم واقع شود. زیرا علم حقیقی ذاتش نوری است که به خودی خود ظاهر است و از معلوم شدن ابا دارد.

۳- علم اصطلاحی منافات با جهل مرکب ندارد. زیرا علم اصطلاحی عین کشف واقع و رسیدن به آن نیست. ولی علم به جهت ظهور ذاتی که دارد، ذاتاً متعلق خود را کشف می‌کند و به هیچ وجه از متعلق خود تخلف نمی‌کند.

اشکال: در صحت علم حصولی شرط است که مطابق با واقع باشد.

جواب: این شرط فقط در مقام ثبوت و واقع مثمر ثمر است. اما در مقام اثبات و تشخیص جهل مرکب، کسی را قدرت بر آن نیست. بویژه آنجا که متعلقش از امور غیبی باشد؛ اموری که قرآن آنها را بیان کرده است و آنها از مفاخر علوم قرآن و از جهات اعجاز آن هستند.

اشکال دیگر: آیا عمل بر طبق علم حصولی واجب نیست؟ آیا علم حصولی حجت

قطعی بر صاحبش نیست؟ آیا نهی از عمل بر طبق آن محال نیست؟

جواب: مورد بحث در اینجا جهت کلامی و فلسفی و تجزیه و تحلیل علم حصولی اصطلاحی و تبیین فرق آن با علم حقیقی است. یعنی بحث در اینجا برای بیان این است که آیا علم حقیقی دارای حجّیت ذاتی - یعنی مطابق واقع بودن - می‌باشد یا نه؟ اما وجوب عمل بر طبق علم حصولی که مورد سؤال است جای بحث نیست. زیرا خردمندان همه امتها برای رفع احتیاجات خود و رسیدن به مقاصدشان، وقتی علم حصولی و قطع به چیزی پیدا کردند، در عمل بر طبق آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ اعم از اینکه مطابق واقع باشد یا نه. و بدیهی است که این معنی غیر از حجّیت ذاتی است که به معنای مطابق واقع بودن است.

۴- علم روح به خارج که با حواسّ ظاهری حاصل می‌شود علم حقیقی است. روح

خارج را به وسیله حواس به طور مستقیم درک می‌کند و نیازی به تصوّر ندارد. زیرا همانطور که گذشت، علم و شعور خارج از ذات و حقیقت انسان است. و نفس انسان

همان طور که خود و مضمراتش را به شعور می‌یابد، همین طور خارج را هم به وسیله همان درک می‌کند.

توضیح اینکه: روح جسمی لطیف است و در مرتبه خودش در جوهر لطیف مستغرق می‌باشد. هنگامی که به فضل خدای تعالی دارای شعور و درک و قدرت می‌شود، از مواد لطیف مرتبه خودش گرفته، آن را به صورت امور خارجی که مشاهده کرده، درمی‌آورد و با توجه خود آنها را حفظ می‌کند. و گاهی هم بدون مشاهده خارج چیزی از پیش خود تصویر می‌کند.

وقتی انسان به خواب عمیق - که چون مرگ است - می‌رود، روح بدن را رها کرده به سیر و سفر مشغول شده و با دیگران به گفتگو می‌پردازد. خود را چون دیگر اشیا دارای بُعد و صورت می‌یابد و گاهی هم دارای عقل و شعور می‌شود. (یعنی وقتی در خواب به سیر و سفر می‌پردازد می‌فهمد که از ملک دیگران عبور می‌کند و کار بدی را انجام می‌دهد).

به عبارت دیگر: مرتبه وجود و واقع اشیا و حقایقی که روح در رؤیا مشاهده می‌کند، فرقی با صور ذهنی که در نفس خود در حال بیداری می‌یابد، ندارد. و خود روح هم از حقایق همین مرتبه است. و زود باشد که پرده‌ها کنار رود و حجابها برداشته شود و روح از قید بدن رها شود و کارهایش را بدون نیاز به بدن انجام دهد، و صداها و چیزهای مناسب مرتبه خودش را بشنود و ببیند، همان طور که در حال حیات هنگام خواب می‌دید و می‌شنید.

آنچه گفته شد مربوط به کیفیت علم و آگاهی روح بود نسبت به امور خارجی از دیدگاه علم حقیقی که در کتاب و سنت بیان شده است. ولی کیفیت علم نفس به خارج در اصطلاح، یا به انطباع صور اشیا است در روح و یا به اتحاد روح با صور اشیا می‌باشد.

۵- علم در اصطلاح - چنانکه گفته شد - عبارت است از صورتی که ذهن از اشیا خارجی انتزاع می‌کند. بنابراین تغییر و دگرگونی اشیا خارجی موجب تغییر و دگرگونی در علم خواهد شد. ولی علم حقیقی به جهت آنکه نوری مجرد است، همه

اشیای خارجی را در عرض واحد و به طور مساوی نشان می‌دهد و تغییر و دگرگونی آنها تغییری در علم ایجاد نمی‌کند.

۶- علم در اصطلاح عبارت بود از صورت ذهنی، و صورت ذهنی امری است که ذهن مطابق امور خارجی انتزاع می‌کند. پس علم به این معنا امری قائم به نفس است و بدون آن تحققش محال است. ولی علم حقیقی امری خارجی و جوهری است نورانی که به خودی خود ظاهر است و ظاهرکننده اشیا دیگر هم هست، نه اینکه امری انتزاعی و عرضی قائم به غیر باشد و در چیزی دیگر حلول کند. و در تحقق وجود و بقایش جز به جعل جاعل و افاضه مفیض و ابقای قیوم و مالکش نیازی ندارد. پس علم حقیقی به خودی خود اصالت داشته، بدون نیاز به اضافه شدن به چیز دیگر، روی پای خود ایستاده است؛ در صورتی که علم اصطلاحی چنین نیست.

۷- بنابر اینکه علم صورت حاصل در ذهن باشد، علم به عدمها ممتنع خواهد بود. چون عدم صورت ندارد. ولی بنابر اینکه علم امری نورانی و مجرد است، فرقی نمی‌کند معلوم آن امر وجودی باشد یا عدمی. چون شعور و علم حقیقی در ظاهر و مظهر بودنش نیاز به چیزی ندارد. پس انسان به وسیله آن وجود و عدم را درک می‌کند.

۳- عقل

الف: عقل از نظر قرآن و حدیث

عقل از دیدگاه قرآن و حدیث نور روشنی است که خداوند متعال آن را به ارواح انسانها افاضه می‌کند. عقل ذاتاً ظاهر بوده و ظاهرکننده چیزهای دیگر هم می‌باشد. عقل حجت الهی است و ذاتاً عصمت دارد و خطا نسبت به آن ممتنع است. و قوام حجیت هر حجتی به عقل است. ملاک تکلیف و ثواب و عقاب هم به عقل است. ایمان به خدا، و آنچه بر آن مرتب می‌شود، تصدیق پیامبران و اعتقاد به آنها، به واسطه

عقل بر انسانها واجب می‌گردد. و با عقل است که که حق از باطل، و شر از خیر، و هدایت از گمراهی تشخیص داده می‌شود. خوبی و بدی، پستی و برتری، واجبات و حرامهای بدیهی ذاتی عقلی، اخلاق خوب و شرافتمندانه و کردارهای بد و پست، به وسیله عقل شناخته می‌شود.

البته کسی که عقل را به خود عقل بشناسد و اندکی در این کار مهارت داشته باشد، وقتی عقل را به استقلال نظر می‌کند - یعنی به عقل نظر موضوعی می‌کند نه اینکه عقل را به جهت شناختن چیزی دیگر مورد توجه قرار دهد - چنین شخصی توسط عقل خود خواهد یافت که عقل بر معقولاتش تقدّم دارد. و نیز خواهد یافت که عقل نوری است که بر معقولش احاطه دارد و آن را روشن و کشف می‌کند. و همچنین خواهد دانست که نسبت عقل به معقول، نسبت کاشف است به مکشوف؛ و عقل ذاتاً ظاهر و روشن است و معقول - که به عقل شناخته می‌شود - ذاتاً تاریک و ظلمانی است. و نیز خواهد دانست که بینونت و جدایی عقل و معقول بینونت صفتی است نه عُزلی.^(۱) پس محال است که عقل مورد تصوّر قرار گیرد. زیرا چیزی که ظهور و روشنائی آن ذاتی است، محال است معلوم به علم حصولی (صورت ذهنی) شود، علاوه بر اینکه علم حصولی (صورت ذهنی) به وسیله علم حقیقی درک می‌شود. پس ممکن نیست علم حقیقی به وسیله علم حصولی (صورت ذهنی) شناخته شود. چون مکشوف محال است روشن کننده کاشف خود باشد.

و همچنین انسان با توجه موضوعی و استقلالی به عقل، می‌فهمد که اتحاد عقل با معقول و تنزّل آن در مرتبه معقول و محکوم و متّصف شدنش به احکام و اوصاف معقول محال است. زیرا جدایی عقل و معقول ذاتی است.

و اگر کسی به جهت اشتغال به معقولات و متصوّرات از شناخت عقل ناتوان شد، برای تعلیم و تفهیم او لازم است از وجود معقولات به عقل استدلال کرد تا راه برای

۱- اگر بینونت دو چیز به مکان باشد، آن را بینونت عزلی گویند. یعنی یکی از مکان دیگری معزول است و ممکن نیست هر دو در یک مکان با هم جمع شوند. و اگر توصیف یک شیء ممکن و توصیف شیء دیگر ناممکن باشد، بینونت بین آن دو را بینونت صفتی خوانند.

شناخت عقل به عقل برای او هموار شود. منظور از استدلال در اینجا تذکر و یادآوری عقل است به معقولات. زیرا عقل نوری است که ذاتاً ظاهر بوده و ظاهرکننده معقولات است. و مانع شناخت آن شدت ظهور آن و مشغول بودن صاحب آن به معقولات است. پس استدلال بر عقل به وسیله معقولات به جهت خفا و مجهول بودن آن نیست.

این عقل و خرد که خدای تعالی آن را به روح انسانها افاضه می‌کند و آنان به واسطه آن روشنی و نورانیت می‌یابند، عین ذات آنها نیست، بلکه نوری است که هرگاه خداوند آن را به روحها می‌دهد، آنان آن را به اذن و تملیک خدای تعالی واجد و دارا می‌شوند و با دارا شدن آن عالم و عاقل می‌گردند، و آنگاه که خداوند آن را از آنها بستاند، آنان فاقد آن نور شده و روشنایی و علم را از دست می‌دهند. و هنگامی که خداوند عقل را به آنان می‌دهد، همه آنها آن را به یک درجه وجدان نمی‌کنند، بلکه آنها در دریافت این نور درجات مختلفی دارند و همین اختلاف در وجدان و دریافت عقل، موجب اختلاف عقول آنها می‌شود. (یعنی عقل نور واحد بسیط است و اختلاف مردم در عقل به جهت شدت و ضعف وجدان و دریافت آنها و اعطای خداوند متعال است.)

باید توجه داشت: چنین توهم نشود کسی که خدای تعالی به وی عقل عطا کرده، دیگر نیازی به پیامبران و اولیای الهی ندارد، بلکه او و همه عقلا و خردمندان برای اینکه عقل و احکام آن را متذکر شوند، نیاز به عالم الهی دارند. و به همین جهت است که خداوند متعال رسولان خود را در میان انسانها مبعوث می‌کند و پیامبرانش را پی پی به آنان ارسال می‌نماید تا گنجهای عقلهایشان را که خدای تعالی در ذات آنها به ودیعه گذاشته برای آنها آشکار کنند. پس عقل که به انسان داده می‌شود، در آغاز ضعیف و بسیط است و تا چهل سالگی^(۱) با تذکیرات و یادآوری عالمان الهی شدت و تکامل پیدا می‌کند تا برای تعلیمات و ابلاغهای عالی پیامبران آماده شود. و آنگاه که به تکامل رسید و خداوند هم آن را تأیید و تثبیت کرد، مکارم و فضایل را به علم بدیهی و

۱- ر.ک: بحارالانوار ۱۷/۱۳ و ج ۳۸۸/۷۳ و الخصال/۵۴۵.

ضروری می‌شناسد نه به علم تعبّدی مولوی، و به درجات بالایی از زهد و اخلاص و مجاهده در راه خداوند متعال می‌رسد و این به حسب قرآن و احادیث اساس علم اخلاق بوده و تنها راهی است که از هرگونه افراط و تفریط بدور است. خداوند متعال فرماید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».^(۱)

سوگند به نفس و آن کس که آن را تسویه کرد. سپس پلیدکاری و بدکاری و پرهیزکاریش را به آن الهام و القا کرد. بتحقیق رستگار شد کسی که نفس را پاک کرد، و بی‌بهره گشت کسی که آن را [زیر ناپاکیهای گناهان] مخفی و پنهان کرد.

توضیح اینکه: مراد از نفس در آیه شریفه، انسانی است که مرکّب از روح و بدن است، نه معنای اصطلاحی نفس که عبارت است از روح بدون بدن. و تسویه در اینجا به معنای مساوات نیست، با اینکه در قرآن کریم تسویه به معنای مساوات آمده است؛ چنانکه خدای تعالی فرماید:

«قَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ يَذَّيْبُهُمْ فَسَّوَاهَا».^(۲)

و پروردگارشان به سبب گناهانشان بر سر آنها عذابی فرود آورد و آنان را با خاک یکسان کرد.

و نیز مراد از تسویه در آیه خلقت اعضای انسان نیست، بلکه مراد خلق انسانی کامل است که دارای روح و بدنی است که مجهز به افاضه عقل و هدایت شده است. پس «سَوَّاهَا» در آیه مورد بحث چنین معنا می‌شود: خداوند اعضا را خلق کرد و آن را به صورت انسان کامل درآورد. خداوند متعال فرماید:

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ

۱- الشمس (۹۱)/۷-۱۰.

۲- الشمس (۹۱)/۱۴.

رَجُلًا»^(۱).

رفیقش در حالی که با او گفتگو می‌کرد به او گفت: آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آنگاه تو را انسان کامل درآورد، کافر شدی؟
 «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^(۲)
 چون به کمال رشد و قوت رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم. و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اخیر می‌فرماید:

«أَشُدَّهُ» یعنی هیجده ساله شد. و «اسْتَوَىٰ» یعنی ریش درآورد.^(۳)

ابن منظور می‌گوید: فراء گفته است: استواء در کلام عرب دو وجه دارد: یکی از آن دو این است که می‌گویند: مرد مستوی شد. یعنی به نهایت جوانی و قوت رسید.^(۴)
 و نیز می‌گوید: مستوی تام و کامل در کلام عرب کسی را گویند که به نهایت جوانی و آفرینش برسد و عقل او کامل شود.^(۵)
 اما «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، ابن منظور گوید: خداوند خیر را به او الهام کرد؛ یعنی: خیر را به او آموخت.... الهام این است که خداوند در نفس کسی امری را بیندازد که او را به فعل یا ترک برانگیزد. و این نوعی وحی است.^(۶)
 و نیز می‌گوید: فَجَرَ الْإِنْسَانُ يَفْجُرُ فُجْرًا وَفُجُورًا: اِئْتَبَتْ فِي الْمَعَاصِي.^(۷) یعنی فجور فرو رفتن در معاصی و گناهان است.

و در معنای تقوا می‌گوید: تَوَقَّيْتُ وَاتَّقَيْتُ الشَّيْءَ وَتَقَيَّتُهُ...؛ یعنی: از آن حذر کردم. و تقوا اسم مصدر است، در اصل وقیا بود، «واو» به «تا» و «یا» به «واو» تبدیل

۱- الکهف (۱۸)/۳۷.

۲- القصص (۲۸)/۱۴.

۳- بحار الانوار ۲۸۴/۱۲.

۴- لسان العرب ۴۱۱/۱۴.

۵- لسان العرب ۴۱۵.

۶- لسان العرب ۴۶/۵.

۷- لسان العرب ۴۰۲/۱۵.

شده است.^(۱)

پس آیه کریمه صریح و نصّ و یادآوری و ارشاد است به اینکه: انسان به تعلیم و تلقین خدای تعالی بدی فجور و وجوب پرهیز و دوری از ارتکاب آن را درک می‌کند. و خود را ثر قبال آن متعهد می‌داند. و کسی که با سعی و کوشش به تزکیه نفس و حفظ آن از گناهان قیام کند، خداوند متعال او را وعده رستگاری و نجات داده است. و در مقابل کسی که نفس خود را زیر آلودگیهای گناهها و بدیهای فجور پنهان کند، خدای تعالی او را به ناکامی و تباهی تهدید کرده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» می‌فرماید:

بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَتْرُكُ.^(۲)

برای نفس بیان کرده است آنچه را که باید به جا آورد و آنچه را که باید ترک کند.

و مثل همین روایت را مرحوم طبرسی (قده) از امام باقر و صادق علیه السلام نقل کرده و افزوده است: در تفسیر «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» فرمودند:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ، وَقَدْ خَابَ مَنْ عَصَى.^(۳)

همانا رستگار شد کسی که فرمان برد. و ناکام و تباه شد کسی که نافرمانی کرد.

و نیز امام صادق علیه السلام در تفسیر «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» فرمود:

عَرَفَهَا وَ أَلْهَمَهَا، ثُمَّ خَيْرَهَا فَاخْتَارَتْ.^(۴)

فجور و تقوا را به نفس تلقین و تعلیم کرد و بعد او را در انتخاب آزاد گذاشت و او آنچه را خواست اختیار کرد.

و همچنین امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مذکور فرمود:

۱- الکافی ۱/۱۶۳.

۲- الکافی ۱/۱۶۳.

۳- مجمع البیان ۱۰/۴۹۸.

۴- تفسیر قمی ۲/۴۲۴.

مَعْرِفَةَ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ.^(۱)

خداوند شناخت حق از باطل را به نفس الهام کرد.

و خدای تعالی درباره کسانی که از خرد خویش فرمان نبرده و از آن بهره نمی‌برند می‌فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ».^(۲)

بدرستی که بدترین جنندگان پیش خدا کُران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

«وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ».^(۳)

و [خدا] بر کسانی که نمی‌اندیشند پلیدی قرار می‌دهد.

«وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ».^(۴)

و هنگامی که به نماز ندا می‌کنید، آن را به استهزا و بازی می‌گیرند. و این به خاطر آن است که آنان نمی‌اندیشند.

«أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».^(۵)

اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید! مگر نمی‌اندیشید؟!

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که خدای تعالی عقل را آفرید، او را مورد بازجویی قرار داده فرمود: پیش آی. و او هم اطاعت کرد و پیش آمد. بعد فرمود: بازگرد. و او هم بازگشت. سپس فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، هیچ مخلوقی را نیافریدم که محبوبتر از تو باشد. پس تو را کامل نکنم جز در کسی که دوستش دارم. همانا امروز نهی نکنم مگر تو را. و عقاب و ثواب ندهم جز تو را.^(۶)

۱- بحار الانوار ۷۲/۲۴.

۲- الانفال (۸)/۲۲.

۳- یونس (۱۰)/۱۰۰.

۴- المائدة (۵)/۵۸.

۵- الانبیاء (۲۱)/۶۷.

۶- الکافی ۱۰/۱.

رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ الْعَقْلَ عَقْلٌ مِنَ الْجَهْلِ. وَالنَّفْسَ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ. فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ....

همانا عقل پابند جهل است. و نفس مانند پلیدترین حیوانهاست. پس اگر بسته نشود سرکش می‌گردد. پس عقل پابند جهل است. همانا خدای تعالی عقل را آفرید و به او امر کرد: پیش آی: او اطاعت کرد و پیش آمد. بعد به او فرمود: بازگرد. او باز هم اطاعت کرد و بازگشت. پس خداوند متعال فرمود: سوگند به عزّت و جلالم، مخلوقی که از تو بزرگتر و فرمانبرتر باشد نیافریده‌ام. با تو می‌آغازم و با تو برمی‌گردانم. و ثواب برای تو است و عقاب هم بر تو است....^(۱)

در حدیث دیگر آمده است:

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از ایشان سؤال کرد: مَا الْعَقْلُ؟ حضرت فرمود:

«مَا عُجِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ». عقل آن است که خدای رحمان به وسیله آن پرستش می‌شود و بهشت هم به وسیله آن کسب می‌شود.
راوی می‌گوید: گفتم: آنچه در معاویه بود چیست؟ حضرت فرمود: آن نیرنگ و شیطنت بود. آن عقل نبود، به عقل شباهت داشت.^(۲)

امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

ای هشام، همانا برای خدا بر مردم دو حجت هست؛ حجت ظاهر، و حجت پنهان. حجت ظاهر و آشکار، رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند. و حجت پنهان خردها هستند....

ای هشام، چگونه عمل تو پیش خدا سود دهد در حالی که دلت را از دستور پروردگارت مشغول داشته‌ای و با اطاعت از هوا و هوس عقل خود را مغلوب کردی.^(۳)

۱- تحف العقول/۱۵.

۲- الکافی ۱/۱۱.

۳- الکافی ۱/۱۶.

ابن سَکَیت به امام رضا علیه السلام عرض کرد: ... امروز حجت بر خلق چیست؟
حضرت فرمود:

الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ.

عقل (امروز حجت خداست بر خلق). با عقل راستگو را شناخته، تصدیق می‌کند؛ و دروغگو را شناخته، تکذیب می‌کند.

ابن سَکَیت گفت: سوگند به خدا جواب فقط همین است.^(۱)
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ. وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ.»^(۲)

پیامبر حجت خداست بر بندگانش. و عقل میان خدا و بندگانش حجت است. (یعنی با نبود و بود پیامبر برای شناخت پیامبر صادق از کاذب، میان خلق و خدا عقل حجت است.)

این آیات و روایات نصّ و صریحند بر آنچه ما در معنای عقل بیان کردیم؛ یعنی اینکه عقل نوری است ذاتاً ظاهر و ظاهر کننده دیگر چیزها مانند تقوا و فجور، ایمان و کفر، اطاعت و طغیان و عصیان، کوتاهی در امر دین و قیام بر وظایف دینی و مسامحه در حرامهای پروردگار متعال. و مثال روشن از سخنان معصوم برای مُدَرِّکات عقل روایتی است که امام صادق علیه السلام در آن به بیان جنود عقل و جهل پرداخته می‌فرماید:

همانا خداوند عقل را آفرید... سپس هفتاد و پنج لشکر برای او قرار داد. و چون جهل کرم و بخشش خدا را برای عقل دید، کینه و دشمنی را در دل گرفت... پس خداوند متعال هفتاد و پنج لشکر هم به جهل عطا کرد. هفتاد و پنج لشکر عقل عبارتند از: خیر که وزیر عقل است، و شرّ را که وزیر جهل است ضدّ خیر قرار داد؛ ایمان و ضدّ آن کفر؛ تصدیق و ضدّ آن جحود و انکار؛... همه این خصال از

۱- الکافی ۱/۲۴.

۲- الکافی ۱/۲۵.

لشکریان عقل جمع نشود جز در پیامبر یا وصی او یا مؤمنی که خدای تعالی دلش را با ایمان آزموده باشد، ولی غیر از اینها از دوستان ما هر یک از آنها دارای بعضی از لشکریان عقل است و بتدریج که کامل شد و از لشکریان جهل پیراسته شد، در درجه عالی با پیامبران و اوصیا خواهد بود. و این امر را درک نکند مگر کسی که عقل و لشکریانش را بشناسد و از جهل و لشکریانش دوری کند. خداوند ما و شما را به اطاعت و خشنودی و رضایش توفیق دهد.^(۱)

هرکس بخواهد راه تذکّر به عقل و احکام و جنودش را بشناسد، باید به تدبّر و تأمل در آیات قرآن کریم بپردازد. زیرا خدای تعالی با بیانها و تعبیر گوناگون، در رغبت و رهبت، خوف و رجا، خشیت و تقوا، نصیحت و صلاح و سداد، صبر و وفا و ثبات و استقامت، انسان را متذکّر و متنبّه می کند. پس کسی که با تأمل در قرآن نگردد، چه از صدّیقین و راسخین و فائزین و صالحین و مخلصین باشد و چه از انسانهای معمولی، به اندازه ای که از نور عقل واجد است، متذکّر می شود.

ب: مُدَرَكات عقل

امام صادق علیه السلام می فرماید:

... وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ.^(۲)

... به عقل خوب را از بد می شناسند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عقل می فرماید:

... فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ فَيَفْهَمُ الْفَرِيضَةَ وَالسُّنَّةَ وَالْجَيِّدَ وَالرَّدِيَّ. أَلَا وَ مَثَلُ

الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ.^(۳)

... پس در قلب همین انسان نوری واقع می شود که به وسیله آن فریضه و سنت و

۱- الکافی ۲۰/۱

۲- الکافی ۲۹/۱

۳- علل الشرایع ۹۸.

نیک و بد را می‌فهمد. آگاه باش که عقل در قلب چون چراغی است در وسط اتاق. ظاهراً مراد از «فریضه» در این روایت همان واجبات ذاتی عقلی است؛ یعنی واجباتی که وجوب آنها به جعل جاعلی و تشریع شارعی نیست. این واجبات احکام ثابتی هستند که نسخ و تغییر در آنها راه ندارد و وجوب آنها به امری که خارج از ذات خود فعل باشد، وابسته نیست؛ مانند حسن عدل و وجوب آن. و همین طور است حرامهای ذاتی عقلی؛ مثل قبح ظلم و حرمت آن، زیرا وجوب و حرمت این افعال جز به خود عقل مربوط نیست و کاشف آنها بدهت و ضرورت عقل است. و مقصود از «سنت» در این روایت افعال حسن و نیکویی است که محبوبیت ذاتی دارند؛ مانند همه انواع اذکار و مطلق ثنا بر خداوند متعال و مکارم اخلاق. و مراد از «جید و ردی» مطلق خوبی و بدی در غیر ایمان و کفر و طاعت و عصیان است؛ چه از افعال باشد مانند نیکی به ایتام و ضعفا، و چه از اقوال باشد مثل کذب و فحش، و چه از اعیان باشد مثل کثافت و نظافت. و مراد از عقل که تکالیف شرعی مشروط به آن شده است همین است که بیان شد.

ج: جایگاه عقل در معرفة الله

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرماید:

... ظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الَّذِي سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ
فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَلَا نَقْصٍ (بِبَعْضٍ) بَلْ وَصَفْتَهُ بِأَفْعَالِهِ وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ. وَلَا تَسْتَطِيعُ
عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ. (۱)

[حمد از آن خدایی است که]... بر خردها به آنچه در خلقتش از نشانه‌های تدبیر دیده می‌شود، ظاهر شده است؛ آن خدایی که پیامبران از او مورد سؤال قرار گرفتند پس او را به حد و نقص [بعض] داشتن، توصیف نکردند، بلکه به افعالش توصیف

کردند. و مردم را به وسیله آیات الهی به او هدایت کردند و خردهای اندیشمندان قدرت انکار او را ندارند.

و امام رضا علیه السلام می فرماید:

بُصْنِعَ اللَّهُ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ. وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ. ... وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقُ بِاللَّهِ. ^(۱)
به عمل و صنع خدای تعالی بر او استدلال می شود. و معرفت او به وسیله خردها باور می شود... و به خردها تصدیق خدای تعالی اعتقاد می شود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

... بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَأْنَا مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ. ^(۲)
خدای تعالی به نشانه‌های تدبیر کامل و حکم محکم و حتمی که به ما ارائه کرده، بر خردها ظاهر شده است.

و امام صادق علیه السلام می گوید:

... وَأَسْأَلُكَ بِتَوْحِيدِكَ الَّذِي فَطَرْتَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ....
... خداوندا از تو می خواهم به توحیدت که خردها را بر آن مفسور کردی، و پیمانه‌ها بر آن گرفتی، و رسولان برای آن فرستادی، و کتابها بر آن نازل کردی، و آن را نخستین فریضه و نهایت طاعت قرار دادی؛ توحیدی که هیچ حسنه‌ای بدون آن قبول نگردد و هیچ بدی بدون آن بخشوده نشود. ^(۳)

و در دعای فرج هنگام سحر جمعه آمده است:

إِلَهِي، طُمُوحُ الْأَمَالِ قَدْ خَابَتْ إِلَّا لَدَيْكَ. وَ مَعَاكُفُ الْهِمَمِ قَدْ تَعَطَّلَتْ إِلَّا عَلَيْكَ. وَ
مَذَاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ إِلَّا إِلَيْكَ. ... يَا مَنْ فَتَقَ الْعُقُولَ بِمَعْرِفَتِهِ وَأَطْلَقَ الْأَلْسُنَ
بِحَمْدِهِ.... ^(۴)

۱- توحید صدوق/۳۵ و ۳۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳- بحار الانوار ۲۷۵/۹۴.

۴- بحار الانوار ۳۰۷/۸۹، ج ۲۷۷/۸۷ - ۲۷۹.

خداوندا، بلندپروازیهای آرزوها جز نزد تو ساقط است. و محلهای اقامت همتهای تعطیل شده است جز برای تو. و مذاهب خردها اوج گرفته جز به سوی تو... ای کسی که خردها را با معرفت خود آفریدی، و زبانها را به ستایش خود باز کردی.

و حضرت صادق علیه السلام فرماید:

عجیبتر از همه آنان «معطله» هستند؛ آنان که می خواهند آن که به عقل ناید به حس درک شود و وقتی دستشان از آن کوتاه شد به انکار و تکذیب پرداخته می گویند: چرا به عقل درک نمی شود؟ در جواب گفته می شود: چون او فوق مرتبه عقل است. همان طور که چیزی که فوق مرتبه بینایی است با چشم دیده نمی شود. وقتی سنگی را در هوا دیدی که به طرف بالا در حرکت است می فهمی که شخصی آن را پرتاب کرده است، و این فهم و علم تو از بینایی تو نیست، بلکه از عقل تو است. زیرا این عقل است که آن را تمیز میدهد و می داند که سنگ به خودی خود به طرف بالا حرکت نمی کند. آیا نمی بینی - در این مثال - چگونه دیده در حد و مرتبه خود توقف می کند؟! و از آن تجاوز نمی کند؟! ولی عقل آن را می فهمد و اقرار به بودن پرتاب کننده می کند گرچه او را با چشم ندیده و با حسی از حواس ظاهری درک نکرده باشد. همین طور است عقل نسبت به معرفت آفریدگار. در آنجا هم عقل مانند دیده در حد و مرتبه خود توقف می کند و پای از آن جلوتر نمی گذارد. عقل آفریدگار را می شناسد به حدی که اقرار به وجودش را واجب می کند و او را آن اندازه نمی شناسد که بتواند به توصیفش هم احاطه پیدا کند.

اگر بگویند: پس بنده ضعیف با عقل لطیف خویش چگونه به معرفت خدا مکلف شده است در صورتی که به او نمی تواند احاطه پیدا کند؟ جواب داده می شود که: بندگان به اندازه توانی که در رسیدن به معرفت او دارند تکلیف شده اند؛ و آن عبارت است از یقین به او و احترام به اوامر و نواهی او. و آنان را هیچگونه تکلیفی در احاطه به توصیف او نیست. ...

اگر بگویند: مگر نه این است که ما او را توصیف کرده می گوئیم: او عزیز، حکیم، جواد و کریم است؟!

جواب گفته می‌شود: همه این صفات، اوصاف اقرار هستند نه اوصافی که احاطه به او داشته باشند. زیرا ما می‌دانیم که او حکیم است ولی حقیقت حکمت او را نمی‌شناسیم. و همین طور قدیر، جواد و دیگر اوصافش. اگر بگویند: پس شما می‌گویید: علم و شناخت انسان از معرفت او قاصر است و او شناخته نمی‌شود؟

جواب داده می‌شود: آری؛ این از جهتی صحیح است، و آن جایی است که عقل بخواهد کنه او را شناخته و به او احاطه پیدا کند؛ ولی از جهتی دیگر او از هر نزدیکی به انسان نزدیکتر است، و آن هنگامی است که به دلایل کافی بر او استدلال شود. پس او از جهتی واضح و آشکار است و بر کسی پوشیده نیست، و از جهتی مبهم و پیچیده است یعنی کسی نمی‌تواند درکش کند. خود عقل هم همین طور است؛ به شواهدی ظاهر و هویدا می‌شود، ولی ذاتش مستور است.^(۱)

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

آغاز و مبدأ و قوت و آبادانی هر امری که هیچ چیزی بدون آن سود ندهد عقل است. خدای تعالی آن را زینت و نوری برای بندگان خود قرار داده است. آنان با عقل خالقیت خدا و مخلوقیت خودشان را، مدبریت خدا و مدبریت خودشان را، بقای خدا و فنای خودشان را می‌فهمند. و به وسیله خردهایشان با دیدن زمین و آسمان، خورشید و ماه، روز و شب و دیگر مخلوقها، استدلال می‌کنند که برای همه اینها خالق و مدبری ازلی و ابدی وجود دارد.

به عقل خوب و بد را می‌شناسد و می‌دانند که ظلمت و تاریکی در جهل، و نور و روشنایی در علم است. و این است آنچه عقل و خرد، انسانها را به آن هدایت می‌کند.^(۲)

روایاتی که در این خصوص گذشت، به صراحت دلالت دارند که خدای تعالی

۱- بحار الانوار ۱۴۷/۳.

۲- الکافی ۲۹/۱.

خرده‌ها را بر معرفت خویش مفطور کرده است؛ یعنی خودش را بر عقلها معرفی کرده است. بنابراین کسی که واجد عقل و عارف به جایگاه آن باشد، عارف به خدای تعالی خواهد بود. و چون که وجدان عقل را مراتبی است به حسب مراتب و درجات کمالات عارفان، پس معرفت خداوند متعال نیز دارای مراتب و درجاتی خواهد بود. و کسی که روشنائی و بهره‌او از عقل بیشتر باشد، معرفت او خدایش را بهتر خواهد بود. و عقل روشنترین شاهد و صادقترین برهان بر معرفت خداوند است؛ معرفتی که خارج از حد تعطیل و تشبیه است.

اگر عقل به این معنا که بیان شد وجود نداشت، هیچ دلیل و برهانی برای تصدیق خدا و اقرار به او و اذعان به حقایق، وجود نداشت. پس گریزی از شناخت عقل و جایگاه آن در این گونه موارد و هدایت یافتن به وسیله نور آن و عمل بر طبق دستوراتش و تسلیم در مقابلش نیست.

اشکال: بعضی از این روایات دلالت دارد بر اینکه عقل با نظر و توجه کردن به آیات و نشانه‌ها و تدبیر عمدی و صنع متقن و نظام محکم، می‌فهمد که آنها را آفریدگاری و صانع‌ی آفریده و درست کرده است و او را قدرت بر انکار این صانع نیست. و چنانکه معلوم است، در این روایات از ظهور خدای تعالی و تعریف او خودش را برای خرده‌ها هیچ اثری وجود ندارد.

جواب: مقصود و نتیجه همه این روایات همان ظهور، تجلّی و تعریف خداوند متعال است خودش را برای خرده‌ها. یعنی توجه و نظر کردن در آیه‌ها و نشانه‌ها و تدبیر عمدی و صنع متقن، بعد از تعریف خداوند متعال است خودش را بر بندگانش و بعد از حضور عارف است در محضر خدای تعالی. زیرا شناخت عین شاهد و حاضر، مقدم بر توصیف و تعریف اوست، و معرفت صفت غایب مقدم بر شهود او می‌باشد. و بدیهی است خداوند متعال پیش انسانها و مخلوقات حاضر بوده و از رگ گردنشان به آنها نزدیکتر است. پس انسان با خرد خویش وظایف عبودیت و بندگی را که عبارت است از تواضع و فروتنی، با ادب بودن و اقرار و اعتراف به امور واجب و لازم میان عابد و معبود می‌شناسد.

خلاصه کلام اینکه: نتیجه این روایات شریف اقرار و اعتقاد به خدای تعالی است بعد از تعریف او خودش را بر انسانها، نه اقرار و اعتقاد به صانع کلی که مورد تصوّر و توهم واقع می شود که محصول قیاس و برهان اصطلاحی منطقی می باشد.^(۱)

د: جایگاه عقل در معرفت پیامبران و رسولان

ابن سکّیت به امام رضا علیه السلام عرض کرد: ... حجّت خدا در این زمان بر انسانها چیست؟ حضرت فرمود:

عقل. به وسیله آن کسی را که بر خدا راست می گوید شناخته و تصدیقش می کند و کسی را که بر خدا دروغ می بندد شناخته و تکذیبش می کند.

ابن سکّیت عرض کرد: سوگند به خدا جواب صحیح همین است.^(۲)
و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پیامبران حجّت خداوند بر بندگانش. و حجّت میان بندگان و خدا عقل است.^(۳)

و نیز امام صادق علیه السلام در جواب زندیقی که از دلیل اثبات پیامبران و رسولان سؤال کرده بود فرمود:

همانا ما وقتی ثابت کردیم که ما را خالق و صانع هست که از ما و از همه خلق متعالی است، و همچنین اثبات کردیم که این صانع حکیم است و مشاهده و لمس او هم بر خلق ممکن نیست تا با آنان مباشرت کرده و آنان با او مباشرت کنند و با آنان

۱- منظور و مقصود مؤلف آن است که اگر خدای تعالی عقول و خردها را بر معرفت خود مفسطور نمی کرد، یعنی خود را بر آنها معرّفی نمی کرد و تجلّی بر آنها نمی نمود، آنها نمی توانستند با دیدن نظام متقن و محکم آفرینش آفریننده آن را بشناسند. زیرا آن که فراتر از عقل است، عقل را راهی به شناخت او نیست جز اینکه او با تجلّی و نمایاندن خود به عقل، خود را به او معرّفی کند. و وقتی عقل به تعریف او، او را شناخت، با دیدن آیه و نشانه های او، به او منتقل می شود، نه اینکه از پیش خود خالق و صانع کلی تصوّر و توهم کند. زیرا این صانع و خالق هر چقدر هم عظیم و بزرگ باشد، مخلوق و مصنوع عقل بوده و عقل به جهت اینکه او ساخته خودش است به او احاطه پیدا خواهد کرد.

۲- الکافی ۲۵/۱.

۳- الکافی ۲۵/۱.

محتاجه کرده و آنان نیز با او محاجه کنند، پس به این جهت لازم خواهد بود سفیرانی از برای او در میان خلق باشند تا خواسته‌های او را به بندگان رسانند و آنان را به مصالح و منافع و موجبات بقا و هلاکشان، راهنمایی کنند. بنابراین ثابت می‌شود که از ناحیه صانع حکیم و آگاه امر و نهی‌کنندگانی وجود دارد که خواسته‌های او را به مردم می‌رسانند؛ و آنان همان پیامبران هستند که از میان خلق برگزیده شده‌اند؛ حکیمانی هستند که مؤدب به حکمت شده و به حکمت مبعوث گشته‌اند. آنان در خلقت و جسمانیت چون مردمانند، ولی در هیچیک از حالاتشان با آنان اشتراکی ندارند. از جانب خداوند حکیم و دانا مؤید به حکمت شده‌اند. پیامبران و رسولان با دلایل و براهین روشن کرده‌اند که در هر دهر و زمانی، رسولی از جانب خدا در زمین وجود داشته است تا زمین خدا خالی نباشد از حجتی که او را علم و دانش الهی باشد تا مردمان را به راستی گفتارش و اجرای عدالتش هدایت کند.^(۱)

در توضیح این روایت می‌گوییم: سنت حکیمانه و آگاهانه خداوند متعال بر این جاری شده که به فضل خود رسولانش را برای مردمان ارسال کند و پیامبران را از میان آنان برای تزکیه و تعلیمشان مبعوث کند. زیرا انسانها به جهت بساطت فکر و سادگی ذهن که دارند اگر هادیانی برای هدایت آنان، و مذکرانی برای راهنماییشان فرستاده نشوند، هیچگاه به حق هدایت نخواهند شد و نور فطرتی که خداوند متعال آنان را بر آن مفعور کرده است، سودی به آنها نخواهد داد و از روشنائی عقل که خداوند در وجودشان به ودیعه نهاده، بهره‌ای نخواهند برد. پس انسانها نیاز شدید به تعلیم و تربیت و اثاره گنجینه‌های عقولشان، و یادآوری نعمت فراموش شده - یعنی معرفت ضروری و فطری خدا و توحیدش - دارند.

البته روشن است که تشخیص پیامبر و رسول، و تصدیق و اذعان به او جز به عقلی که خدای تعالی بر بندگان داده، ممکن نیست. زیرا به عقل و خرد است که کسی که بر خدا راست گفته و اقرار به او کرده از کسی که به او دروغ و افترا بسته، شناخته و

۱- خدای تعالی می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» (البقره ۲/۲۱۳): مردم گروه و امت واحد بودند. پس خداوند پیامبران را برانگیخت در حالی که نوید دهنده و بیم دهنده بودند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: انسانها پیش از نوح امت واحد بودند. به حضرت عرض شد: آیا آنها هدایت یافته بودند؟ قَالَ: لَا، كَانُوا ضَالًّا... فرمود: نه، آنها گم بودند... راوی گوید: عرض کردم: آیا مردمان پیش از پیامبران گم بودند یا بر هدایت بودند؟ قَالَ: لَمْ يَكُونُوا عَلَى هُدًى. كَانُوا عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا. لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. وَلَمْ يَكُونُوا لِيَهْتَدُوا حَتَّى يَهْدِيَهُمُ اللَّهُ. أَمَّا تَسْمَعُ يَقُولُ إِبْرَاهِيمَ: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»؛ أي: نَاسِيًا لِلْمِيثَاقِ. فرمود: آنها هدایت نیافته بودند، بلکه بر فطرت خدا بودند که خداوند آنان را بر آن فطرت آفریده است. و خلق و آفرینش خدا را تبدیلی نیست. و اگر خدای تعالی آنها را هدایت نمی‌کرد، هدایت نمی‌یافتند. آیا نشنیدی ابراهیم می‌گوید: «اگر پروردگارم هدایت نمی‌کرد، همانا از گروه گم شدگان می‌شدم»؛ یعنی: از کسانی می‌شدم که میثاق را فراموش کرده‌اند. (تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴)

این آیه و روایت دلالت می‌کنند که انسانها با اینکه مفطور به معرفت خدا و توحیدند، ولی این معرفت فطری هنگامی برای آنها سودمند خواهد بود که پیامبران الهی با تذکرات و تنبیهاتشان آنها را متوجه معروف فطریشان کنند و در غیر این صورت آنان گمگشتگانی پیش نخواهند بود و هدایت را از ضلالت و گمراهی تمیز نخواهند داد.

حضرت صادق علیه السلام در روایت دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا؛ لَا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ...». همانا خداوند متعال انسانها را آفرید بر فطرتی که آنها را بر آن مفطور کرده است، و آنان نه ایمان به شریعتی را می‌شناختند و نه کفر به جحود و انکار را می‌فهمیدند. (علل الشرائع/۱۲۱)

و در روایت دیگر فرمود: «كَانُوا ضَالًّا لَا مُؤْمِنِينَ وَلَا كَافِرِينَ وَلَا مُشْرِكِينَ». انسانها پیش از نوح و بعد از آدم علیه السلام ضال و گم بودند نه ایمان داشتند و نه کفر و شرک می‌ورزیدند. (تفسیر عیاشی ۱/۱۰۴)

این روایات صریحند در اینکه بشر با وجود بهره‌مندی از نور عقل و مفطور بودن به معرفت خداوند متعال، بدون وجود پیامبران الهی نمی‌تواند معرفتی را که با آن مفطور شده است ظاهر و هویدا کند و به وسیله آن هدایت یافته، مؤمن به خدا شود، بلکه در چنین صورتی گم گردیده، نه هدایت خواهد یافت و نه گمراه و کافر و مشرک خواهد شد. بنابراین، حجت هم در این دنیا برای او تمام نخواهد شد. و خدای تعالی برای اینکه حجت خود را بر انسانها در این دنیا هم تمام کند، پیامبرانش را پی در پی بر آنها فرستاده و معرفت نهفته در وجودشان را آشکار و هویدا کرده، آنان را به طریق هدایت ارشاد می‌کند. و بر آنها لازم است وقتی تذکرات و راهنماییهای پیامبران را مطابق فطرت و عقولشان یافتند و خلافتی میان رسول ظاهر و